

بررسی مضامین سیاسی و اجتماعی نمایشنامه «الدودة و الثعبان» اثر علی احمد باکثیر

سید مهدی نوری کیدقانی^۱، استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه حکیم سبزواری
عباس گنجعلی، دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه حکیم سبزواری
محبوبه حیدرآبادی، دانش‌آموخته کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات عربی، دانشگاه حکیم سبزواری

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۴/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۲/۰۹

چکیده

«علی احمد باکثیر» (۱۹۱۰-۱۹۶۹م) ادیب و نمایشنامه‌نویس یمنی از جمله ادیبانی است که در آثار
مشهور و منظوم خویش به مسائل و مشکلات جامعه‌اش پرداخته است. در نمایشنامه مشهور «الدودة و
الثعبان» که روایتگر رمزگونه حمله ناپلئون به مصر و نقش استعمار فرانسه در آن است، مضامین سیاسی
و اجتماعی مختلفی دیده می‌شود. باکثیر با انتخاب عنوان «کرم و اژدها (الدودة و الثعبان)» به صورت
نمادین به موضوع استعمار اشاره کرده است. در مقاله حاضر نگارندگان با روش توصیف و تحلیل متن
و داده و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و الکترونیکی به بررسی و تحلیل مؤلفه‌هایی چون استعمار،
آزادی، استبداد ستیزی، زن، عشق به وطن، امید به آینده و جهل و ناآگاهی در این نمایشنامه پرداخته‌اند.
در ارزیابی کلی می‌توان گفت در این نمایشنامه باکثیر سعی در نشان دادن اوضاع نابسامان مصر در آن
زمان داشته و از طریق این تصویرپردازی بر آن است تا با تلنگری به خواننده عرب و مسلمان از او
بخواهد که گامی سودمند در جهت اصلاح و بیداری روح خفته جامعه عربی و اسلامی بردارد.

کلید واژه‌ها: علی احمد باکثیر، نمایشنامه، الدودة و الثعبان، مضامین سیاسی و اجتماعی.

مقدمه

نمایشنامه یکی از انواع ادبی است که از روزگاران دور تاکنون مورد توجه بسیاری از ناقدان قرار گرفته است. این هنر همواره در به تصویر کشیدن مضامین و موضوعات مختلف زندگی انسان‌ها نقش بسزایی داشته است. نمایشنامه در قرون نوزدهم و بیستم میلادی در سرزمین‌های غربی شکوفا شد. به تدریج در اثر آشنایی ادبا و نویسندگان جوان عرب با ادبیات کشورهای اروپایی، نمایشنامه در اوایل عصر نهضت در سرزمین‌های عربی مطرح شده و مورد استقبال ادبای جوامع عربی قرار گرفت بدین‌گونه آنها پس از مطالعه آثار غربی به ترجمه، نگارش و تألیف آثار نمایشی پرداخته و بر آن شدند تا خواسته‌ها و اهدافشان را در این قالب ادبی به طور نامحسوس بیان نمایند.

در ادبیات معاصر عربی کمتر شاعر و ادیبی را می‌یابیم که به مسائل سیاسی و اجتماعی توجه نداشته باشد چراکه در قرون اخیر، دنیای اسلام و کشورهای عربی مانند مصر، عراق، لبنان و ... دستخوش حوادث سیاسی و اجتماعی مختلفی گشته و التزام اجتماعی شعر- که بسیاری بدان پایبندند- می‌طلبد تا در این زمینه بذری سخن پراکنده شود.

یکی از ادیبان و نویسندگانی که در آثار خود به مسائل اجتماعی و به‌ویژه سیاسی توجه دارد، «علی احمد باکثیر» است. باکثیر در آثار نمایشی خویش به بیان مشکلات جامعه و ارائه راه‌حلهایی برای مقابله با این مشکلات می‌پردازد. او از طریق آثار نمایشی سعی در آگاه کردن مردم و روشن‌سازی اذهان آنها دارد. البته وی به بخش سیاسی و خاصه استعمار توجه بیشتری دارد. او در این باره می‌گوید: «مسائل سیاسی بیشتر توجه مرا به خود جلب نمود تا مسائل اجتماعی، زیرا اگر از سیطره استعمار و توطئه‌های بین‌المللی رهایی یابیم آسیب‌های اجتماعی را می‌توانیم جبران و اصلاح نماییم» (باکثیر، بی‌تا. ب: ۴۶) نمایشنامه‌هایی مانند *مسمار جحا*، *مأساة اودیپ*، *مأساة زینب*، *الدكتور حازم و سر شهزاده*، *هاروت و ماروت* از جمله آثاری است که باکثیر در آنها به مضامین سیاسی و اجتماعی پرداخته است.

«الدودة و الثعبان» یکی از نمایشنامه‌های سیاسی و اجتماعی باکثیر است که نویسنده در آن ضمن توصیف اوضاع مصر در زمان سیطره ناپلئون بر آن، به نقش استعمار فرانسه و انگلیس در کشورهای عربی و اوضاع آشفته جهان اسلام می‌پردازد. با توجه به اینکه پژوهش‌هایی در مورد برخی آثار باکثیر صورت گرفته، سعی شد نمونه‌ای انتخاب گردد که تحقیقی در خصوص آن انجام نشده باشد؛ افزون بر این که نمایشنامه مورد نظر هم به لحاظ زبانی و ساختاری مانند دیگر آثار باکثیر از اهمیت بالایی برخوردار است بوده و هم از نظر محتوا شایان توجه و بررسی می‌باشد زیرا به صورت نمادین به حوادث و مسائل دوران مبارزه مصر با استعمار فرانسه و ترسیم جامعه آن زمان مصر و دنیای اسلام پرداخته است. در این مقاله سعی بر آن است که به روش تحلیل متن، مهم‌ترین مضامین سیاسی و اجتماعی نمایشنامه مذکور مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.

پرسش‌های پژوهش

- مهم‌ترین مضامین سیاسی و اجتماعی که باکثیر در نمایشنامه الدودة و الثعبان به آن‌ها پرداخته، کدام است؟
- در میان این مضامین کدام یک بیشتر مورد توجه باکثیر بوده و پررنگ‌تر است؟

پیشینه پژوهش

درباره آثار نمایشی علی احمد باکثیر پژوهش‌های متعددی به انجام رسیده است؛ اما پیرامون مضامین سیاسی و اجتماعی نمایشنامه «الدودة و الثعبان» تاکنون هیچ‌گونه مقاله‌ای نگاشته نشده است. در ادامه به برخی از پژوهش‌هایی که پیرامون دیگر نمایشنامه‌های او نگاشته شده است، اشاره می‌شود:

- زن در نمایشنامه تراژدی زینب و راز شهرزاد، اثر علی احمد باکثیر، مصیب قبادی و دکتر علی سلیمی، پژوهش‌نامه زنان، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال سوم، شماره اول، ۱۳۹۱ ش.

نبودند، اما پژوهش‌های چاپ شده مذکور، یاریگر نویسندگان در فهم بهتر و عمیق‌تر نمایشنامه مورد بحث بوده است.

خلاصه نمایشنامه «الدودة و الثعبان»^۱ (کرم و اژدها)

این نمایشنامه روایتگر اوضاع مصر در قرن پایانی حکومت امپراتوری عثمانی بر مصر است؛ زمانی که دولت استعماری فرانسه قصد تصرف مصر را داشته و از طریق اسکندریه به مصر وارد می‌شود. شخصیت اصلی این نمایشنامه «شیخ جوسقی» یکی از بزرگان مصر است که تمام حوادث این نمایشنامه با محوریت او جریان دارد. در این نمایشنامه شیخ جوسقی از رهبران نابینای مصر است که به دلیل تدبیر و آگاهی او، مردم نظرات و رهبری‌اش را پذیرفته و همه کارها را به وی سپرده‌اند. ناپلئون بناپارت با تصرف مصر سعی در ماندن و ایجاد حکومتی بسان حکومت فرانسه در این کشور دارد و دست به اقداماتی در این زمینه زده و با خود فرهنگ اروپایی و فرانسوی را به مصر وارد کرده است. در این میان شیخ جوسقی و دیگر رهبران نواحی مختلف مصر که از این اوضاع به ستوه آمده‌اند، به بیرون راندن فرانسوی‌ها می‌اندیشند. شیخ جوسقی در این موقعیت دستور ایجاد ارتش مردمی، برای مقابله با فرانسوی‌ها را داده، اما با توجه به اینکه اغلب نیروهای عامه مردم، کشاورز و صنعتگر بوده و آموزش نظامی ندیده‌اند تصمیم می‌گیرد باتدبیر فراوان از خود فرانسوی‌ها در جهت آموزش به این نیروها و ارتش مردمی استفاده کند و در این راستا می‌کوشد ناپلئون را قانع سازد، زیرا هم‌زمان با نیروهای فرانسوی، ممالیک نیز در مصر با کمک انگلیسی‌ها درصدد دستیابی به قدرت هستند. وی از ناپلئون می‌خواهد که به این ارتش مردمی کمک کرده تا اعتماد مصری‌ها را جلب و ممالیک را از این سرزمین‌ها برانند و تا حدودی در این امر موفق است؛ اما با توجه به کارشکنی بعضی از نیروها و جاسوسی‌های آنان این امر به شکست می‌انجامد و شورش و انقلاب مصری‌ها سرکوب می‌شود و تمامی آن‌ها اعم از زن و مرد دستگیر می‌شوند و مورد اتهام و بازجویی قرار می‌گیرند اما آن‌ها به کشور خویش وفادارند و هیچ‌یک حاضر به افشای نام رهبر خود نمی‌شوند و گرچه در

انتهای این نمایش همه آن‌ها اعدام می‌شوند، اما موفق به نفوذ و تأثیرگذاری در قدرت فرانسه می‌شوند.

باکثیر در نمایشنامه «کرم و اژدها» به مضامین مختلفی پرداخته است. برخی از این مضامین مانند استعمار، آزادی، استبدادستیزی و وطن، سیاسی می‌باشد و برخی دیگر مانند زن و مسائل آن، جهل و ناآگاهی جامعه و امید به آینده، در حیطه مضامین اجتماعی می‌گنجد؛ شایان ذکر است از آنجا که برخی مضامین، میان اجتماعی و سیاسی بودن در نوسان بوده و به طور مشخص نمی‌توان گفت سیاسی یا اجتماعی صرف است، لذا مضامین به صورت جداگانه ذکر نشده است. در ادامه مهمترین این مضامین، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

استعمار

حمله ناپلئون به مصر - که در سال ۱۷۹۸ م رخ داده و سه سال به طول انجامیده است - نقطه عطفی در تاریخ مسلمانان و عرب به شمار می‌آید. «موقعیت استراتژیک امپراتوری عثمانی، ناپلئون را در نقشه‌های توسعه‌طلبانه خویش تشجیع می‌کرد... وی امیدوار بود که با فتح کشورهای عرب در شمال افریقا و آسیای صغیر خواهد توانست به جای مستعمرات آمریکایی از دست‌رفته خود، امپراتوری استعماری نیرومندی در این منطقه پدید آورد» (لوتوسکی، ۱۳۵۶ ش: ۵۸ و ۵۹).

وجود استعمار در کشورهای عربی قیام‌های مختلفی را برانگیخته و ادبا و نویسندگان مختلف در بسیاری از آثار خویش بدان اشاره نموده‌اند. باکثیر در قسمت‌های مختلف نمایشنامه الدودة و الثعبان سعی نموده حقیقت و چهره استعمار را به تصویر بکشد.

هنگام ورود ناپلئون به مصر، وی اعلامیه‌ای خطاب به مردم مصر صادر کرد که در آن آرمان‌های انقلاب فرانسه با تهدیدهای استعماری به طرز موزیانه‌ای ترکیب شده بود و برای جلب احساسات اهالی عقب‌مانده، واژه‌های عوام‌فریبانه‌ای به کار گرفته شده بود. ناپلئون تقریباً خود را متدین به دین اسلام و دوست و پاسدار اسلام معرفی کرد. به‌رغم

تصرف مصر، این غنی‌ترین ایالت امپراتوری عثمانی، او خود را دوست سلطان عثمانی خواند و گفت هدفش از آمدن به مصر «مجازات مملوکان» این دشمن سلطان عثمانی و مردم مصر و فرانسه است (همان: ۶۰).

در قسمتی از اعلامیه ناپلئون در خطاب به مسلمین چنین آمده است: «ای اهالی مصر، آن‌ها به شما خواهند گفت که من آمده‌ام مذهب شما را از میان بردارم، حرف آن‌ها را باور مکنید، من آمده‌ام تا حقوق شما را اعاده نموده و غاصبان را به کیفر اعمال خود برسانم. من بیش از مملوک‌ها، به خدا و رسول او و قرآن احترام می‌گذارم، به آن‌ها بگویند که در پیشگاه پروردگار تفاوتی نیست مگر به سبب عقل و کمالات انسانی و فضائل عالی اخلاقی» (همان: ۶۱).

باکثیر در نمایشنامه الدودة و الثعبان سعی در به تصویر کشیدن این حیله و نیرنگ ناپلئون و عوام‌فریبی استعمار دارد. او در بخشی از نمایشنامه به اسلام آوردن ناپلئون اشاره می‌کند. در این قسمت؛ ناپلئون می‌خواهد اعلام کند که اسلام آورده و به اصول آن پایبند است و برای برقراری عدالت، آزادی و برابری مسلمانان تلاش می‌کند. اما در اصل فرانسه با این ترفند، می‌خواهد به غارت منابع فرهنگی و مادی یک کشور بپردازد: نابلیون: ما رأیک یا بوسلیج لو أسلمنا؟ / بوسلیج: (مدهوشاً) أسلمنا؟ / نابلیون: أعلننا أننا مسلمون. دخلنا في دين الإسلام. / بوسلیج: لکن یا سیدی... / نابلیون: حکومت دیرکتوار؟ لتذهب حکومت دیرکتوار إلى الجحيم. سيعتبرنا هؤلاء المسلمون إخواناً لهم من أول يوم و سأكون أنا السلطان الكبير / بوسلیج: و مبادئ ثورتنا الكبرى؟ / نابلیون: الحرية و المساواة و الإخاء؟ / بوسلیج: نعم. / نابلیون: هذه في الإسلام قد جاء بها منذ أثنى عشر قرناً (باکثیر، بی تا. الف: ۶۶).

ترجمه: ناپلئون: بوسلیج! نظرت راجع به اینکه مسلمان شویم چیست؟ / بوسلیج: (شگفت زده) اسلام بیاوریم! / ناپلئون: اعلام می‌کنیم که ما مسلمان شده‌ایم و در دین اسلام وارد شده‌ایم. / بوسلیج: اما سرورم... / ناپلئون: حکومت دیرکتوار؟ دیرکتوار به جهنم برود. مسلمانان از ابتدا ما را برادرانی برای خود به شمار خواهند آورد و من سلطان و پادشاه بزرگ می‌شوم! / بوسلیج: و اصول انقلاب بزرگ‌مان چه می‌شود؟ /

ناپلئون: آزادی، برابری و برادری؟ / بوسلیج: بله. / ناپلئون: این از دوازده قرن پیش در اسلام آمده است.

البته پرواضح است که باکثیر در این فراز با اشاره به اصول اسلام می‌خواهد بین نظام اسلام و استعمار مقایسه‌ای ایجاد کند. وی اشاره می‌کند که اسلام از دوازده قرن پیش از عدالت، مساوات و دوستی صحبت کرده است؛ اما در اسلام، در این شعارها صداقت وجود داشته است، حال آنکه استعمار فقط پایبند به ظواهر و عوام‌فریبی است. فرانسویان از این طریق، سعی دارند تا محبت مسلمانان را جلب و در دلشان جای‌گیرند تا مسلمانان پذیرای آن‌ها شوند.

باکثیر سعی دارد در نمایشنامه‌های تاریخی خویش، حوادثی را که برای امت عربی رخ داده است، مثل شکست ژوئن ۱۹۶۷ م و وقایع بعدازآن یعنی شکست عرب‌ها در مقابل فرانسویان را نشان دهد. این امر اقتضا می‌کند که از استعمار فرانسه و شخص ناپلئون که به‌صورت مار خطرناکی تبلور یافته است، به ثعبان یاد کند و سعی نماید این خطر بزرگ را از طریق نمایشنامه بازسازی کند (المحمدی، ۲۰۱۰ م: ۱۴).

در قسمتی از نمایشنامه الدودة و الثعبان، باکثیر از طریق رمز و نماد به نقش استعمار در مصر اشاره می‌کند. هنگامی که ناپلئون برای دیدار و گفتگو به نزد شیخ جوسقی آمده است، شیخ به او می‌گوید که هر روز او را در خواب و رؤیای خویش می‌بیند؛ خوابی که ساخته ذهن خود شیخ جوسقی است و از آن استفاده می‌کند تا به‌صورت غیرمستقیم حرفش را بیان کند. وی رؤیایش را برای ناپلئون تعریف می‌کند؛ در رؤیای شیخ جوسقی نخلی وجود دارد. در این خواب به همراه ناپلئون اژدها و کرمی است که ناپلئون آن دو را به سراغ نخل می‌فرستد درحالی‌که نخل از وجود این دو موجود ترسیده است، صدایی از آسمان به گوش می‌رسد که از اژدها نه بلکه از کرم بترس!

الجوسقی: أهلاً مرحباً ساری عسکر الفرّنیسیس. (یدخل نابلیون و معه الشیخ محمد المهدی) / نابلیون: کیف أنت یا شیخ سلیمان فإنا لم نرک منذُ ذلک الیوم؟ / الجوسقی: ولکنی کنث أراک یا ساری عسکر! / نابلیون: کنث ترانی؟ / الجوسقی: دائماً أمامی. / نابلیون: (یضطرب) قلیلاً ولکن یتجلّد) أنت لاترانی لا من أمامک و لا من خلفک. / الجوسقی: بل أراک حتی فی

منامی. / نابلیون: فی منامک؟ / الجوسقی: و معک ثعبانٌ کبیرٌ و دودۀٌ دقیقۀ. / نابلیون: ثعبانٌ؟ و دودۀٌ؟ / الجوسقی: فأرسلتہما علی نخلۃٍ عظیمۃٍ فالتفت الثعبانُ حولَ جذعِہا فاضطربت النخلۃُ و أصابها هلحٌ شدیدٌ أنساها کلَّ شیءٍ و إذا صائحٌ یصیحُ من السماء: أیتها النخلۃُ لا تخافی الثعبانَ و خافی الدودۃ؟ و كانت الدودۃُ قد زحفَت حتی بلغت أعلاها... فأخذت تمتصُّ لباہما فتدلّت سعفۃً من النخلۃ. ثم ارتفعت برأس الثعبانِ إلی حیثُ الدودۃ. فالتهم الثعبانُ الدودۃَ فَنجحت النخلۃُ (باکثیر، بی تا. الف: ۱۰۳).

ترجمہ: جوسقی: خوش آمدید. (ناپلئون و شیخ محمد مہدی ہمراہ او وارد می شوند.) / ناپلئون: حالت چطور است شیخ سلیمان، ما از آن روز دیگر تو را ندیده ایم؟ / جوسقی: اما من تو را می بینم ای فرمانده. / ناپلئون: مرا می بینی؟ / جوسقی: همیشه جلو چشم من هستی. / ناپلئون: (کمی آشفتہ می شود اما بردباری می کند) تو من را نمی بینی نہ از مقابل و نہ از پشت سر. / جوسقی: من تو را حتی در خواب نیز می بینم. / ناپلئون: در خواب؟ / جوسقی: و ہمراہ با تو اژدهایی بزرگ و کرمی کوچک است. / ناپلئون: اژدها؟ و کرم؟ / جوسقی: آن دو را بر نخل بزرگی فرستادی. اژدها پیرامون تنہ آن پیچید. نخل بہ لرزہ افتاد چنان ترسی آن را فراگرفت کہ ہمہ چیز را از یادش برد و آنگاہ فریاد زندہ ای از آسمان فریاد برآورد: ای نخل از اژدها نہ بلکہ از کرم بترس. کرم بہ بالاترین قسمت نخل خزیدہ و در آنجا شروع بہ مکیدن شیرہ شاخہ ای نمود. در اثر خوردن کرم، شاخہ خرما بن شکست و آویزان شد. سپس اژدها سرش را بالا برد، کرم را بلعید و نخل نجات یافت.

در این رؤیا نخل بدون شک نماد مصر است کہ مورد تجاوز اژدها و کرم قرار گرفته است. کرم و اژدها ہم می توانند بہ گونه های مختلف تعبیر شود. در نمایشنامہ شیخ مہدی اژدها را نماد ناپلئون و کرم را نماد ممالیک می داند، اما شیخ جوسقی باظرافت- کہ ظاہراً بیانگر دفع خشم ناپلئون نیز هست- اژدها را ارتش ناپلئون می داند و تفسیر کرم را بہ حاضران و آیندگان وامی گذارد:

المہدی: أنت الثعبانُ! / الجوسقی: أعوذ باللہ المہدی: و الدودۃُ ہی الممالیکُ و النخلۃُ ہی المصُرُ / نابلیون: ماذا تری یا شیخ سلیمان؟ / الجوسقی: النخلۃُ ہی مصرُ. هذا واضحٌ کفلق

الصُّبْح، و لكن لا يليقُ أن نجعلك ثعباناً. الثعبانُ هو جيشك. / المهدى: هذا ما كنتُ أعنيه / نابليون (يخدجُ المهدى بنظر عتَبٍ ثم يلتفتُ إلى الجوسقى) و الدودةُ؟ / الجوسقى: ليست هي المماليكُ لأنهم كانوا عندنا قبل أن تحضروا أُنتم؛ والرؤيا تقولُ: إنك جئتَ بالثعبان و الدودةُ / نابليون: فما الدودةُ إذن؟ / الجوسقى: لا أدري سوف تُفسِّرُها الأيامُ.

(مهدى: تو ازدهایی / جوسقى: پناه بر خدا / مهدى: و کرم همان ممالیک است و نخل همان مصر است. / ناپلئون: نظرت چیست ای شیخ سلیمان؟ / جوسقى: نخل که مصر است این مانند صبح آشکار است؛ اما شایسته نیست تو را ازدها بدانیم. ازدها ارتش توست / مهدى: من هم منظورم همین بود / ناپلئون (نگاه تند و سرزنش آمیزی به شیخ مهدى می‌اندازد سپس به جوسقى رو کرده) : و کرم کیست؟ / جوسقى: کرم ممالیک نیستند، زیرا پیش از حضور شما در مصر بوده‌اند، اما رؤیا می‌گوید شما ازدها و کرم را با هم آوردید! / ناپلئون: پس کرم چیست؟ / جوسقى: نمی‌دانم! روزگار آن را تفسیر خواهد کرد!.)

آزادی در نمایشنامه

آزادی از مفاهیمی است که هر انسانی به صورت فطری به آن تمایل دارد. امیرالمؤمنین (ع) خطاب به فرزندش می‌فرماید: «وَلَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا» (ابن ابی الحدید، ج ۱۶: ۹۳)

از آنجاکه آزادی با سرشت و طبیعت انسان آمیخته شده، یکی از حیاتی‌ترین حق‌هایی است که انسان در همه عرصه‌ها به‌ویژه عرصه اجتماع و حیات اجتماعی به آن نیاز دارد. به همین خاطر واژه آزادی از مطلوب‌ترین واژه‌ها برای همه افراد بشر بوده و هست؛ به‌طوری‌که تقریباً تمامی افراد بشر از متدین گرفته تا مستبدترین آن‌ها نتوانسته‌اند از تحسین آزادی سرباز زنند (جهان بزرگی، ۱۱: ۱۳۸۴).

باکثیر در مقابل حوادث و اتفاقات جامعه خویش نمی‌تواند سکوت اختیار کند. او می‌خواهد که ملت عرب را از خواب غفلت بیدار کرده و نسبت به آنچه در پیرامون آن‌ها اتفاق می‌افتد، آگاه سازد. خفقان و جوی که در جامعه مصر موجود بود باکثیر را

و اداشت تا مفهوم آزادی سیاسی را در آثار خویش مطرح کند. البته در برخی از موارد از این مفهوم، معنای آزادی شخصی نیز برداشت می‌شود.

اگر ملتی خواستار آزادی باشند، باید برای کسب آزادی طعم سختی و مشقت را نیز بچشند. در راه رسیدن به آزادی از هیچ‌کس نباید هراسی داشته باشند و حتی باید جان خویش را در این راه نیز فدا کنند تا به این نعمت دست یابند. در این راستا در بخشی از نمایشنامه «الدودة و الثعبان» هنگامی که همسر شیخ سلیمان جوسقی به وی معترض شده است که چرا پذیرای پیشنهاد ناپلئون مبنی بر سلطنت بر مصر نشده است شیخ جوسقی این چنین بیان می‌کند:

الجوسقی: كنتُ سأنثيَّ جيشَ الشعبِ و أطرد الممالیک من البلادِ و أحزّر الأمةَ من ظلمهم، ثم أعلی نفسی سلطاناً (فلا یختلفُ فیّ اثنان). / ناصحه: لكن ذلك أصبح مستحیلاً اليوم بعد بحیء الفرنسیس فلماذا لا تقبل ما یعرضه کبرهم علیک؟ / الجوسقی: لا یا ناصحه. لا أقبل أبداً أن أكون خادماً للفرنسیس خائناً للأمة. (باکثیر، بی تا. الف: ۱۱۱).

ترجمه: جوسقی: بر آنم تا ارتش مردمی ایجاد کرده و ممالیک را از سرزمین بیرون کنم و این امت را از ظلم و ستم ایشان آزاد سازم، سپس خودم را به عنوان سلطان معرفی کنم، در آن صورت همه مرا قبول می‌کنند. / ناصحه: اما این امر اکنون و پس از آمدن فرانسویان محال است. پس چرا آنچه را که بزرگ ایشان (ناپلئون) به تو عرضه کرده است نمی‌پذیری؟ / جوسقی: نه ناصحه. من به هیچ وجه قبول نمی‌کنم که بنده‌ی فرانسوی‌ها شده و به مردمم خیانت کنم.

باکثیر با آوردن چنین فرازهایی سعی دارد به مخاطب بفهماند که رهبر حقیقی هیچ‌گاه و به هیچ قیمتی آزادی و عزت خود و مردمش را نمی‌فروشد و بنده بیگانگان و مستعمران نمی‌گردد.

یکی دیگر از بخش‌هایی که نویسنده به اهمیت وطن و جایگاه آن اشاره می‌کند آنجاست که فرانسویان وارد خاک مصر شده و قصد دارند با ممالیک بجنگند. شیخ جوسقی رهبران قبایل و سرزمین‌های مختلف را گرد هم می‌آورد. آن‌ها از او می‌پرسند که وظایفشان چیست؟ شیخ تأکید می‌کند که همه باید آماده باشند و از میهن و سرزمین

خود دفاع نمایند و این سرزمین میهن آن‌هاست و فرقی میان فرانسویان با ظاهر فریبنده و ممالیک نیست و در هر صورت باید آن را آزاد نمود:

الجوسقی: ارجعوا اليهم و قولوا لهم يتسلحوا في ديارهم و يتأهبوا. / العديسی: أليس هذا ما يُنادى به زعيمهم بونايرته اذ أوصانا بالهدوء و السكينة لانه -كما يزعم- ما جاء الا لقتال المماليك و إخراجهم من البلاد. / الجوسقی: يا عليّ يا ابن محلة دمنة الا تدكر أن هذه خطتنا نحو المماليك من قبل أن نسمع باسم هذا البونايرته؟ / العديسی: و لكن جئى هؤلاء الغزاة جعلنا فى وضع جديد. / الجوسقی: هذا الوضع الجديد لا يغيّر من موقفنا شيئاً بل لعلّه ينبهنا الى وجوب التعجيل بالعمل على تنفيذ الخطة. / العديسی: لكنّ البلاد بلادنا قبل أن تكون بلاد المماليك. / الجوسقی: بل صارت فى الحقيقة بلادهم هم منذ اتكلنا عليهم فى الدفاع و تخليتنا لهم عن شرف الجندية (باكتير، بي. تا. الف: ۸).

ترجمه: جوسقی: برگردید نزد ایشان و بگوید در سرزمین خود مسلح و آماده باشند / عدیسی: آیا رهبر آن‌ها بناپارت هم همین را نمی‌گوید؟ او ما را به آرامش فرامی‌خواند زیرا چنانکه بر می‌آید آمده تا با ممالیک بجنگد و آن‌ها را از میهن ما بیرون کند / جوسقی: ای علی ای فرزند محله دمنه، مگر به یاد نداری که پیش از شنیدن نام این بناپارت هم نقشه ما همین بود؟ / عدیسی: اما آمدن این سپاهیان ما را در وضعیت جدید قرار داده است / جوسقی: این وضع جدید موضع ما را تغییر نمی‌دهد بلکه شاید ما را هشیار سازد که در انجام نقشه خود شتاب ورزیم / عدیسی: این سرزمین پیش از آن‌که از ممالیک باشد میهن ماست / جوسقی: بلکه در حقیقت سرزمین آن‌ها شده از وقتی که ما در دفاع از آن به آن‌ها تکیه نمودیم و شرافت و عزت سربازانمان را برای آن‌ها رها کردیم.

استبداد ستیزی

ادبیات و گونه‌های مختلف آن، یکی از راه‌هایی است که ادیبان و نویسندگان به وسیله آن می‌توانند به بیان خواسته‌ها و نظرات خویش پرداخته و یا از اوضاع جامعه خویش انتقاد کنند و بدان وسیله مردم کشور خویش را به مبارزه با استبداد و ظلم و ستم

تشویق کنند. باکثیر جز ادبای متعهد به شمار می‌رود و همچنان که از وجود و حضور استعمارگران در سرزمین‌های عربی ناراضی است از ظلم و ستم حاکمان نیز شکوه می‌کند. وی در راستای آزادسازی ملت خویش و سرزمین‌های عربی و اسلامی مردم را به مبارزه علیه استعمار، استبداد و هرگونه ظلم و ستمی در آثار ادبی و نمایشی خویش برمی‌انگیزد.

در قسمت آخر نمایشنامه، باکثیر صحنه‌ای را ترسیم می‌کند که ایستادگی و ستیز آشکار رهبران واقعی ملت را نشان می‌دهد. در این صحنه در هنگام گفتگوی ناپلئون و شیخ جوسقی، صدای سیلی در دربار ناپلئون طنین‌انداز می‌شود. در این بخش شیخ جوسقی بیان می‌کند که این صدای دست مردم است که به ظلم، استبداد و استعمار فرانسه سیلی می‌زنند و در مقابل آن‌ها ایستادگی می‌کنند:

ناپلئون: ترید شیأ آخر؟ / الجوسقی: نعم أریدُ أن تعاهدنی یا جنرالُ بونابرتة بشریفک؟ / نابلئون: بکلّ سرورٍ (بمُدُّ یدِه و یصافح الجوسقی) (یلطمُه الجوسقی بیده الیُسری لطمَةً قویَةً رتَّ فی القاعة مفاجأةً أذهلت الجميع). / نابلئون: (صائحاً بالفرنسیه) وُعُد. / الجوسقی: معذرةً یا بونابرتة. هذه لیست یدی. هذه یدُ الشعب. / نابلئون: خذوه. عدُّوهُ، ثم اقتلوه (باکثیر، بی‌تا. الف: ۱۳۸).

ترجمه: ناپلئون: چیز دیگری می‌خواهی؟ / جوسقی: بله من می‌خواهم که به شرف با من عهد ببندی؟ / ناپلئون: باکمال میل (دستش را دراز می‌کند و با جوسقی دست می‌دهد) (ناگهان جوسقی با دست چپش به او سیلی محکمی می‌زند که صدایش در سالن طنین‌انداز می‌شود و همه متعجب می‌شوند). / ناپلئون: (درحالی‌که با زبان فرانسوی فریاد می‌کشد) احمق. / جوسقی: معذرت می‌خواهم بناپارت. این دست من نیست، این دست مردم است. / ناپلئون: دستگیرش کنید، او را شکنجه کنید، سپس او را بکشید.

زن

علی احمد باکثیر در آثار خویش به معرفی شخصیت زن به طور واقعی می‌پردازد و اهتمام ویژه‌ای بدان دارد. وی از ابعاد و زوایای متفاوت تصویرگر شخصیت پویای زن بوده است و واقعیت‌های دردناک جامعه زنان را به صورت جان‌سوز بیان می‌دارد. وی زن را دارای شخصیتی مستقل برای رسیدن به اهدافش توصیف می‌کند. او زن را همچون مادری دلسوز برای فرزندانش، همسری فداکار برای شوهرش و زنی مجاهد و مبارز تا زنی مظلوم و ستم دیده به تصویر می‌کشد (خطیب، ۲۰۰۹: ۱۲۷).

یکی از شخصیت‌های برجسته زن که در نمایشنامه «الدودة و الثعبان» با آن روبرو هستیم «ناصحه» همسر قهرمان نمایش یعنی شیخ جوسقی است. بی‌شک نامی که باکثیر برای این زن انتخاب کرده است نیز توجیهی دارد. ناصحه یعنی زنی که خیرخواه است و منفعت همسر خویش را می‌خواهد. زنی با شخصیتی محوری که در بسیاری از صحنه‌های نمایش به «شیخ جوسقی» (همسر خویش) مشاوره می‌دهد و در پیشبرد حوادث مؤثر واقع می‌شود.

وی صلاح، منفعت و پیشرفت خانواده خویش و مملکت را با هم می‌خواهد و از همسرش می‌خواهد که رهبری مردم و سرزمین مصر را به دست بگیرد. هنگامی که ناپلئون به شیخ جوسقی پیشنهاد رهبری را می‌دهد، اما شیخ جوسقی آن را نمی‌پذیرد، همسرش از علت آن جويا می‌شود:

أم داود: تعال هنا يا سيدنا الشيخ كيف ترفض ماعرضه عليك؟ / الجوسقي: إنما أراد أن يستدرجني يا ناصحة. / ناصحة: يستدرجك؟ / الجوسقي: حتى أسقط في عيون الناس فينفضوا عني إذا علموا أنني طامع في منصب السلطنة. / ناصحة: لكنك كنت طامعاً في هذا المنصب و تعمل له منذ خمس وعشرين سنة فماذا كنت ستصنع؟ / الجوسقي: كنت سأنشيء جيش الشعب و أطرد المماليك من البلاد و أحرر الأمة من ظلمهم، ثم أعلن نفسي سلطاناً فلايختلف فيّ اثنان. / ناصحة: لكن ذلك أصبح مستحيلاً اليوم بعد مجيء الفرنسيين فلماذا لا تقبل مايعرضه كبيرهم عليك؟ / الجوسقي: لا يا ناصحة. لأقبل أبداً أن أكون خادماً للفرنسيين خائناً للأمة / ناصحة: انقلب عليهم بعد ذلك. بعد أن تكون سلطاناً نافذ الكلمة.

الجوسقی: هیئات. یا ناصحهُ. مَنْ باعَ نفسه للشيطان لا يستردها منه أبدا. / ناصحة: و ما عاقبة هذا الذي أنت فيه؟ أما سمعته يُهددك و يتوعدك؟ / الجوسقی: فكيف آمنه على نفسي بعد ذلك يا ناصحهُ؟ / ناصحة: إذا أرضيته و سايرته. / الجوسقی: إنه عرفَ حقيقتي يا ناصحهُ. / ناصحة: و لذلك أرادَ أن يصطنعك. / الجوسقی: ليقضي عليّ بعد أن أقضى له وطره. / ناصحة: و مصيرنا يا سيدنا الشيخُ ألا تفكر فيه؟ / الجوسقی: المصيرُ بيد الله يا ناصحهُ. / ناصحة: حتى الثروة التي جمعتها طولَ حياتك صرت تُبددها هذه الأيام بغير حسابٍ / الجوسقی: في سبيلِ الله يا ناصحهُ... كفارة عما ارتكبتُ في جمعها من ذنوبٍ و اغتلتُ من حقوقٍ. / (باکثیر، بی تا. الف: ۱۱۲).

ترجمه: ناصحه: بیا اینجا شیخ چگونه نپذیرفتی آنچه را که به تو پیشنهاد دادند؟ / جوسقی: او می خواهد مرا به طمع وادارد و کم کم بفریبد. / ناصحه: تو را به طمع وادارد؟ / جوسقی: تا اینکه از چشم مردم بیفتم؛ و از من کناره بگیرند هنگامی که بفهمند من به منصب و پست سلطنت طمع دارم. / ناصحه: اما تو به این منصب طمع داشتی و برای رسیدن به آن بیست و پنج سال تلاش کردی، چه کار می خواهی بکنی؟ / جوسقی: ارتش مردمی ایجاد خواهم کرد و ممالیک را از این سرزمین بیرون و این امت را از ظلم ایشان آزاد می کنم، سپس خودم را به عنوان سلطان معرفی می کنم. در آن صورت همه مرا قبول می کنند. / ناصحه: اما این موضوع بعد از آمدن فرانسوی ها غیرممکن به نظر می رسد. چرا پیشنهادی را که ناپلئون به تو داده است قبول نمی کنی؟ / جوسقی: نه ناصحه. من به هیچ وجه قبول نمی کنم که خادم و بنده فرانسوی ها شوم و به مردم خیانت کنم. / ناصحه: بعد از آن بر ضد آنها کودتا کن. بعد از اینکه تو سلطانی دارای نفوذ شدی. / جوسقی: هیئات ناصحه، کسی که خودش را بر شیطان بفروشد نمی تواند آن را دوباره پس بگیرد. / ناصحه: و عاقبت کار تو چیست؟ آیا نشنیدی که تو را تهدید می کند؟ / جوسقی: چگونه پس از این او را از خود مطمئن سازم؟ / ناصحه: باید او را راضی کنی و با وی همراه شوی. / جوسقی: ناپلئون به حقیقت و ذات من پی برده است... / ناصحه: برای همین می خواهد با تو سازش کند و تو را برگزیند. / جوسقی: تا پس از آنکه نیازهایش را برآورده ساختم، کار من را بسازد. / ناصحه: و سرنوشت ما ای

شیخ، آیا به آن نمی‌اندیشی؟ / جوسقی: سرنوشت دست خداست ناصحه. / ناصحه: حتی ثروتی را که در طول زندگی‌ات به دست آورده‌ای، در این روزها بی‌حساب از بین می‌بری. / جوسقی: در راه خدا خرج می‌شود ناصحه... کفاره گناہانی است که در جمع‌آوری آن‌ها مرتکب شده‌ام و حقوقی که پایمال کرده‌ام.

در این بخش ناصحه را به‌عنوان زنی می‌بینیم که نگران خانواده خویش است. زنی که تمام تلاش خود را می‌کند تا فرزندانش در آسایش باشند و همسرش به هدفی که مدتی طولانی برای آن تلاش کرده است، دست یابد. وی تمام سعی خود را می‌کند تا همسرش از در سازش درآید و پیشنهاد ناپلئون را قبول کند.

یکی دیگر از شخصیت‌های زن مؤثر در نمایشنامه «نفیسه» است. وی بانویی صاحب نفوذ، دارای قدرت تصمیم‌گیری، قاطع و همسر مرادبک می‌باشد. نفیسه، نماد زنی آگاه و دارای شخصیتی مستقل است. او با اینکه در یک جامعه کاملاً سنتی زندگی می‌کند - جامعه‌ای که به ماندن زنان در منزل و یا سخن نگفتن آن‌ها با نامحرمان، حکم می‌دهد - چنان توانایی و جسارتی دارد که دیگران در برابر امر او سر طاعت فرود می‌آورند. هنگامی که مرادبک از امراء ممالیک حکم به دستگیری شیخ جوسقی می‌دهد و سربازانش برای دستگیری وی می‌روند؛ به دستور نفیسه همسر مرادبک مجبور به بازگشت می‌شوند وی حکم همسر خویش را نقض می‌کند:

نفیسه: مَنْ هَذَا الَّذِي تَرِيدُونَ الْقَبْضَ عَلَيْهِ؟ / المقدم: الشيخُ سليمانُ الجوسقي. / نفیسه: أيتها المحرمون إياكم أن تمسّوه بسوء. / المقدم: مولانا مرادبک هو الذي أمرنا. / نفیسه: ارجعوا إلي مرادبک و قولوا له إنني نهيْتُكم عن تنفيذ أمره. / المقدم: لكن يا مولاتي... / نفیسه: نقد ما أقول لك. / المقدم: سمعاً يا مولاتي. / نفیسه: إياكم أن تعودوا إلى هذا البيت بأمر مرادبک أو بغير أمره و إلا فلا تلوموا إلا أنفسكم. اخرجوا يا سبّة الممالیک. (باکثير، بی‌تا. الف: ۵۱).

ترجمه: نفیسه: این که می‌خواهید وی را دستگیر کنید، کیست؟ / سرگرد: شیخ سلیمان جوسقی. / نفیسه: ای مجرمان، مبادا به او صدمه‌ای وارد کنید. / سرگرد: سرورمان، مرادبک دستور داده است. / نفیسه: برگردید و به مرادبک بگویید که من شما را از اجرای دستورش بازداشتم. / سرگرد: اما سرورم... / نفیسه: آنچه گفتم را انجام بده. /

سرگرد: چشم سرورم. / نفیسه: نبینم دیگر به دستور مرادبک یا غیر او به این خانه برگردید، در غیر این صورت، هر چه ببینید از چشم خود دیده‌اید. بروید بیرون ای مایه ننگ ممالیک!

نفیسه در بُعدی دیگر، در کسوت زنی است که علی‌رغم نارضایتی از برخی کارهای همسر خود، تن به خیانت نمی‌دهد (ن.ک: باکثیر، بی.تا. الف: ۷۹-۸۴). حال آن‌که در چند جای از نمایشنامه به خیانت «ژوزفین» همسر ناپلئون -حتی در اظهارات خود ناپلئون- اشاره شده است (همان: ۱۴ و ۱۳۲-۱۳۴).

البته باکثیر در دیگر نمایشنامه‌هایش نیز همچون شهرزاد و تراژدی زینب نیز به زن جایگاهی والا بخشیده و او را تا حد ابر قهرمان و شخصیتی آگاه و باتدبیر بالا برده است (برای توضیح بیشتر نک: سلیمی و قبادی، ۱۳۹۱: ۱۱۵-۱۰۱). این نگاه انتقادی باکثیر بیانگر ترضیع حقوق زنان در جامعه عرب بوده و از این رو او می‌کوشد تا با تصویر چنین شخصیت‌هایی، شهادت، توانایی و اراده زن مسلمان را بیان نماید.

امید به آینده

امید به آینده و انتظار بهبودی اوضاع، یکی از مضامینی است که در اغلب آثار منظوم و منثور سیاسی و اجتماعی معاصر به چشم می‌خورد. در هر جامعه‌ای که به دلایل سیاسی و اجتماعی مردم غم‌آلود و اندوهگین هستند هر عنصری که باعث ناامیدی بیشتر مردم شود، آسیب تلقی می‌شود. از این رو ادبا و نویسندگان باید امید و خوش‌بینی را در مخاطب خود ایجاد کنند (غنی‌پورملکشاه و خلیلی، ۱۳۹۱: ۱۵۸).

علی احمد باکثیر در آثار سیاسی و ادبی خویش علاوه بر نشان دادن و بیان مشکلات، در پی زنده نگه‌داشتن امید در دل هم‌وطنان خویش نیز هست و این عنصر مهم به‌وضوح در نمایشنامه الدوده و الثعبان به چشم می‌خورد. در فرازهایی از نمایشنامه مشاهده می‌کنیم که مصریان در طی مبارزه با استعمار و استبداد، امید خویش را از دست نداده و به آینده‌ای روشن امید بسته‌اند که این خود انگیزه‌ای برای ایستادگی و مقاومت در برابر سلطه جویان و حکام خودکامه و زورگو می‌باشد. آخرین جملاتی که شیخ

جوسقی در این نمایشنامه می‌گوید، به شیوه نمادین بیانگر امید به آینده‌ای نه‌چندان دور و پیروزی بر فرانسویان هست:

الجوسقی: (یتلفث من صوب المنصّة و هم یسوفونه) بونابرتّه تذکّر تأویل الرویا. نحنُ أترنا الثعبانَ حتى التهم الدودة؛ و غدا سنطرّد الثعبان! (باکثیر، بی تا. الف: ۱۳۹).

ترجمه: (جوسقی از سمت سکو نگاهی می‌اندازد و درحالی‌که او را می‌برند می‌گوید:) بناپارت! تفسیر خواب را به یادآور. ما اژدها را دنبال کردیم تا جایی که کرم را بلعید و فردا اژدها را نیز بیرون خواهیم کرد.)

این قسمت از عبارت نشان از امید و رهایی در آینده دارد. باکثیر از زبان شخصیت اصلی و با زبان نمادین می‌گوید که ما سرانجام این دو دشمن یعنی کرم و اژدها (کرم کنایه از حيله ناپلئون برای نفوذ در سرزمین مصر و اژدها کنایه از ارتش فرانسه) را از بین می‌بریم و باتدبیر خود و تحریک آن‌ها علیه هم کار آن‌ها را می‌سازیم. در توضیح این قسمت می‌توان گفت حيله ناپلئون توسط خود ارتش فرانسه از بین رفت، زیرا ارتش فرانسه با سرکوب قیام‌های مردمی باعث آگاه شدن مردم نسبت به حيله فرانسویان شدند و این مکر و حيله توسط خود آن‌ها خنثی شد. در این قسمت شیخ جوسقی امید دارد که فرانسویان را در آینده‌ای نزدیک شکست خواهند داد.

در فرازی دیگر از نمایشنامه یاران جوسقی در حال صحبت هستند و از همدیگر می‌پرسند که زمان حاکم شدن شیخ جوسقی کی فرامی‌رسد؟ آن‌ها امید دارند در آینده‌ای نزدیک این اتفاق بیفتد و حتی اگر در این دوره و نسل نباشد در نسل بعدی حتماً این آرزو یعنی مستقل شدن کشور از دست ممالیک و فرانسویان اتفاق خواهد افتاد:

حمزة: آه متی یجیء یومنا یا عبدالقادر؟ متی نری مولانا الشیخ و قد جلس علی کرسی الوالی فی القلعة الجبل؟/ عبدالقادر: قریباً إن شاء الله. / حمزة: لقد انتظرنا خمساً و عشرين سنة. / عبدالقادر: لن یبقوا فیها طویلاً اذا تكون لنا جيش من الشعب. / حمزة: و متی یتكون لنا ذلك الجيش؟/ عبدالقادر: ان لم یکن فی الجبل الذي نحن فیہ. ففي الجبل الذی یلیه. / حمزة: آه.

سنتظر إذن طویلاً بعد. / عبدالقادر: لا باس یا حمزه. فساداً نشأ فی قرون لا یمكن إصلاحه فی یوم و لیلۃ (باکثیر، بی تا. الف: ۴۹).

(حمزه: آه ای عبدالقادر! کی نوبت ما می‌رسد؟ کی می‌بینیم که سرورمان شیخ جوسقی در قلعه الجبل بر کرسی حکومت نشسته؟ / عبدالقادر: به زودی ان شاء الله / حمزه: بیست و پنج سال انتظار کشیدیم / عبدالقادر: فرانسویان مدت زیادی نخواهند ماند اگر ما لشکری مردمی بسیج کنیم / حمزه: این لشکر کی تشکیل می‌شود؟ / عبدالقادر: اگر در نسل ما نباشد در نسل بعدی حتماً هست / حمزه: آه پس باید خیلی منتظر بمانیم / عبدالقادر: اشکالی ندارد ای حمزه، فسادى را که طی قرن‌ها شکل گرفته، نمی‌توان یک‌روزه اصلاح نمود).

عشق به وطن

آنچه مسلم است این است که مفهوم «وطن و وطن‌پرستی» در ادوار مختلف تاریخ بشر و فرهنگ‌های متفاوت انسانی وضع و حال یکسانی نداشته، در بعضی از جوامع شکل و مفهوم خاصی داشته است و در جوامع دیگر، شکل و مفهومی دیگر. حتی در یک جامعه نیز در ادوار مختلف ممکن است مفهوم وطن به تناسب هیئت اجتماعی و ساختمانی حکومتی و بنیادهای اقتصادی و سیاسی تغییر کند (شمعی و طرفان، ۱۳۹۳: ۱۳۸). عشق و علاقه به وطن یا سرزمین مادری همواره زمینه‌ساز پایداری در برابر دشمنان است. در عصر معاصر به دلیل وجود دولت‌های استعمارگر و منفعت‌طلب در سرزمین‌های عربی ادبا توجه ویژه‌ای به وطن نشان داده اند.

باکثیر در این نمایشنامه و دیگر آثار نمایشی خود سعی دارد عشق و ارادت مردم به میهن خود را به گونه‌های مختلف بیان کند. در بخشی از نمایش‌نامه الدودة و الثعبان آمده است که کشاورزان و مردم عامه که آموزش نظامی ندیده‌اند توان مبارزه و ایستادگی در برابر فرانسویان را ندارند، اما جوسقی معتقد است که این مردم به خاطر عشق به سرزمین خویش، با هر آنچه دارند حتی ادوات کشاورزی به دفاع و مبارزه علیه استعمارگران می‌پردازند و حتی به بهای جان خویش نیز حاضر به همکاری با دشمنان نمی‌گردند:

الجوسقی: ألم تر كيف اشترك فلاحونا و عرباننا في قتال الفرنسيس بشراخيت؟ / القاضي: بالعصي و النبائيت؟ / الجوسقی: أجل بالعصي و النبائيت و الفؤوس و الشماریخ؛ و استمروا يُقاتلون حتى بعدما انهزم مرادبک و ممالیک. / روستی: أجل هذا حق... استمروا في الميدان حتى خصدتهم مدافع الفرنسيس حصداً. / الجوسقی: أفلا يستطيع من يواجه الموت بالعصي و النبائيت أن يواجه الموت بالبنادق و المدافع؟ / روستی: الواقع أن الفلاحين و العريان كانوا يُاوشون الفرنسيين و يتخطفونهم على طول الطريق منذ خرجوا من الاسكندرية (باکثير، بی تا. الف: ۱۶).

جوسقی: آیا نمی بینی که چگونه کشاورزان و بادیه نشینان در شبراخیت به مبارزه با فرانسویان شرکت کرده اند؟ / قاضی: با چوب و عصا؟ / جوسقی: بله با چوب، عصا، تبر و ترکه خرما؛ مبارزه را ادامه دادند حتی پس از آن که مرادبک و ممالیک شکست خوردند.

روستی: این درست است... آن‌ها مبارزه را در میدان جنگ ادامه دادند تا این که توپخانه فرانسوی‌ها آن‌ها را به تمامی از بین برد. / جوسقی: آیا کسی که با چوب و عصا با مرگ مواجه می شود، نمی تواند با تفنگ و توپ با مرگ روبرو شود؟ / روستی: در واقع کشاورزان و بادیه نشینان با فرانسویان مبارزه کرده و آن‌ها را در طول مسیر از زمانی که از اسکندریه خارج شدند، غافلگیر کردند.

جهل و ناآگاهی

در جامعه‌ای که مردم با جهل و ناآگاهی دست و پنجه نرم می کنند، اگر رهبری آگاه نباشد که به ارشاد و راهنمایی آن‌ها بپردازد دست به اقدامات نادرستی می زند که پیامد آن را تمام افراد جامعه باید بپردازند و از آن رنج بکشند.

در قسمتی از نمایشنامه «الدودة و الثعبان» باکثير صحنه‌ای را ترسیم می کند که در آن برخی از افراد جامعه با ممالیک همراه شده اند. شیخ جوسقی علت همراهی آن‌ها را در گفتگویی که با ناپلئون در باب ایجاد ارتش مردمی دارد این گونه بیان می کند: این

همراهی از سر ترس نیست بلکه ریشه در ناآگاهی و جهل مردم دارد؛ چراکه اگر آگاه بودند با چنین دشمن پنهانی همراه نمی‌شدند:

نابلیون: ألم تر إلى ما اعترى أهل القاهرة من الفزع و الوهل حتى هربوا منها بمتاعهم و أولادهم قبل أن ندخلها، فتخطفهم للصوص في الطريق؟

الجوسقی: یا سیدی لم یکن ذلك عن جبن ولكن عن جهل بحقیقة الحال و قلة نظام و سوء تدبیر و عدم وجود قیادۀ واعیة. لقد خرجوا من بیوتهم جماعات جماعات لاسلح لها و لا نظام فانضموا إلى جيش إبراهیم بک فی بولاق. فلما دارت الدائرة علی جيش مُراد و هرب مراد، هرب كذلك إبراهیم بک فاضطرب هؤلاء و انتشر فیهم الذعر فلم یلو أحد علی أحد فكان ما كان (باکثیر، بی تا. الف: ۷۰).

ناپلئون: آیا ندیدی که مردم قاهره به ترس و وحشت افتاده و با فرزندان و اموالشان، پیش از اینکه ما به آن وارد شویم، فرار کردند و دزدان در راه آن‌ها را ربودند.

جوسقی: سرورم این کار از روی ترس نبود بلکه ریشه در ناآگاهی از حقیقت حال، بی‌نظمی، بی‌تدبیری و نبود رهبری آگاه دارد. مردم گروه‌گروه از خانه‌هایشان بدون اسلحه و نظم خارج شدند و به لشکر ابراهیم بک در بولاق پیوستند. وقتی که لشکر مراد گرفتار شد و مراد گریخت، ابراهیم بک نیز گریخت، این‌ها برآشفتنند و به هراس افتادند و هیچ‌کس به یاری دیگری نشتافت و شد آنچه شد.

باکثیر جهل و ناآگاهی مردم را به صورت دیگری نیز نشان می‌دهد. وی در نمایشنامه‌های خویش از شخصیت فرزندی کودن و نادان استفاده می‌کند. استفاده از این شخصیت از یک سو وسیله‌ای برای رواج کمدی و آمیختن فضا با طنز است و از جهت دیگر برای نشان دادن بلاهت و کودنی مردم. این مقابله و رودرویی پسرک نادان و پدرش به این نکته اشاره دارد که نسل معاصر در هوش و ذکاوت و آگاهی نسبت به حقوق خود، همچون نسل گذشته نیست (السعدنی، ۱۹۸۰: ۸۰) و دغدغه آن‌ها را ندارد. در قسمتی از این نمایشنامه در گفتگوی میان پدر آگاه و فرزند ساده و نادان می‌خوانیم:

الجوسقی: یا داوؤ. / داوؤ. / داوؤ: نعم. / الجوسقی: تعال حی ساری عسکر الفرّنین.

داود: بونابرته؟ / الجوسقی: نَعَمْ (یَدْخُلْ داود). / داود: أَيْنَ هُوَ يَا أَبِي؟ / الجوسقی: هُوَ ذَا أَمَامِك. / داوُدُ: الَّذِي عَلَى رَأْسِهِ الْعِمَامَةُ؟ / الجوسقی: يَا غَيْبِي. الَّذِي لَيْسَ عَلَى رَأْسِهِ عِمَامَةٌ. داود: هَذَا الْوَلَدُ الصَّغِيرُ؟ / الجوسقی: (يَأْخُذُ بِأُذُنِهِ فَيَقْرُصُهَا) يَا وَلَدُ. هَذَا بُونَابِرْتَهُ الْكَبِيرُ. داود: آي... آي. أَنْتَ لَا تَرَاهُ يَا أَبِي. إِنَّهُ صَغِيرٌ. أَنَا أَكْبَرُ مِنْهُ. / الجوسقی: (يَلْطُمُهُ) فَضَحْتَنَا يَا كَلْبُ. أَدْخُلْ عِنْدَ أَمِّكَ (بَاكْتِير، بِي تَا. الف: ۱۰۹).

ترجمه: جوسقی: داود، داود. / داود: بله. / جوسقی: بیا به نزد فرمانده فرانسویان. داود: بناپارت؟ / جوسقی: بله (داود وارد می‌شود). / داود: پدر، او کجاست؟ / جوسقی: او در مقابل توست. / داود: همان‌که بر سرش عمامه دارد؟ / جوسقی: احمق. کسی که بر سرش عمامه نیست. / داود: این پسر کوچک؟ / جوسقی: (گوشش را می‌گیرد و می‌چرخاند) پسر! ایشان بناپارت بزرگ هستند. / داود: آي... آي. تو او را نمی‌بینی پدر. او کوچک است. من از او بزرگ‌ترم. / جوسقی: (به داود سیلی می‌زند) ای سگ آبرویمان را بردی. برو پیش مادرت.

در تکمیل آنچه سعدنی آورده است باید گفت: باکتیر با آوردن چنین شخصیتی و ترسیم این دیالوگ‌ها می‌خواهد بگوید وقتی مردم و رعیت از آگاهی برخوردار نبوده و دغدغه مسائل سیاسی را نداشته باشند، امیر و رهبر آگاه نمی‌تواند موفق شود. همچنان که برای شیخ جوسقی اتفاق افتاد؛ زیرا فرزندش حتی ناپلئون را نشناخت و یا برایش مهم نبود و در ادامه نمایش می‌آید که او به دیناری که پدرش برای خرید از بازار به او می‌دهد خرسند است. البته برخلاف نظر «سعدنی» این دیالوگ را به گونه‌ای دیگر نیز می‌توان تحلیل نمود که ظاهر قضیه جهل و نادانی پسرک باشد اما در حقیقت او حرف دل پدرش را زده است که: «ناپلئون بزرگ نیست بلکه کوچک است»: أَنْتَ لَا تَرَاهُ يَا أَبِي، إِنَّهُ صَغِيرٌ، أَنَا أَكْبَرُ مِنْهُ! زیرا در ادامه که پدر برای دلجویی پسرش - به خاطری سیلی که به او زده - دیناری به او می‌دهد، داوود می‌گوید:

-أَنَا قَلْتُ الصَّدَقَ يَا أَبِي فَلَمْ ضَرِبْتَنِي؟

من که راستش را گفتم پدر، پس چرا مرا زدی؟

و شیخ پاسخ می‌دهد:

-لَقَلَّا يَظُنُّ أُنْتَى أَوْعَزْتُ بِذَلِكَ فَيَغْضِبُ مَنِّي. (همان: ۱۱۰)
تا او فکر نکند من به تو گفته ام چنین بگویی و از من خشمگین نشود.

نتیجه‌گیری

در ارزیابی کلی مضامین سیاسی و اجتماعی می‌توان چنین خاطر نشان کرد که نمایشنامه «الدودة و الثعبان» اثری کاملاً سیاسی و اجتماعی است که در آن مؤلفه‌های سیاسی و اجتماعی به‌وضوح نمایانگر شده است.

در این نمایشنامه، باکثیر به مسئله استعمار فرانسه و تأثیرات فرانسویان بر مصریان در بخش‌های متعددی پرداخته است. باکثیر گاه برای بیان مشکلات ناشی از استعمار و قضایای سیاسی و اجتماعی از زبانی نمادین و به‌صورت غیرمستقیم بهره جسته است. استبداد نیز از جمله موضوعات و دردهایی است که باکثیر در نمایشنامه خود بدان می‌پردازد. او همچنان که از وجود و حضور استعمارگران در سرزمین‌های عربی ناراضی است از ظلم و ستم حاکمان نیز شکوه می‌کند و آن را یکی از علل عقب‌ماندگی ملت‌های مسلمان می‌داند و به نظر می‌رسد که دو مؤلفه مذکور بیشترین بسامد را در این نمایشنامه به خود اختصاص داده است.

جهل و ناآگاهی مردم و عدم اطلاع از مسائل جامعه و نقشه‌های دشمنان از دیگر موضوعاتی است که باکثیر در نمایشنامه خود به آن اشاره کرده و آن را علت پیروزی استعمار و از دیگر سو عقب‌ماندگی ملت‌ها می‌داند. وی درصدد زدودن جهلی بود که در جهان عربی و به‌ویژه در میان مردم مصر وجود داشت.

امید به آینده و انتظار بهبود اوضاع هم از موضوعاتی است که باکثیر سعی نموده با گنجاندن آن در اثر خود، گاه فضای نمایشنامه را تغییر دهد و بذر پیروزی و امید را در میان توطئه‌های داخلی و خارجی بکارد. او به مردمان سرزمینش این نوید را می‌دهد که در روزگارانی نه‌چندان دور به آزادی و رهایی کامل از یوغ استعمارگران و دشمنان داخلی دست پیدا خواهند کرد.

خفقان و جوی که در جامعه مصر موجود بود باکثیر را واداشت تا مفهوم آزادی سیاسی را در آثار خویش مطرح کند. او در لابلای حوادث گوناگون نمایشنامه بر این نکته تأکید می‌کند که مردم در راه رسیدن به آزادی از هیچ‌کس نباید هراسی داشته و حتی باید جان خویش را نیز در این راه فدا کنند تا به این نعمت دست یابند.

باکثیر در این نمایشنامه سعی دارد عشق و ارادت مردم به میهن خود را به گونه‌های مختلف بیان کند. برای مثال در فرازی از قول جوسقی شخصیت اصلی نمایشنامه بیان می‌دارد که این مردم به خاطر عشق به سرزمین خویش با هر آنچه دارند حتی ادوات کشاورزی به دفاع و مبارزه علیه استعمارگران می‌پردازند.

زن در این نمایشنامه حضوری مؤثر و پویا دارد. برای مثال ناصحه و نفیسه - که اولی همسر رهبر مردمی و مذهبی مصریان و دومی همسر یکی از امیران ممالیک می‌باشد - برخلاف فضای حاکم بر جامعه زنان مصری آن‌زمان، قادر به تصمیم‌گیری و کمک به خانواده و جامعه خویش هستند و گاه باتدبیر و اندیشه خود می‌توانند مسیر حوادث را تغییر دهند. هدف باکثیر از ترسیم چنین کاراکترهایی، در عین حال که نمایشنامه‌نویسی با گرایش و روحیه دینی است - این است که نشان دهد دین و تعهد به امور مذهبی، هیچ‌گاه پایبند زنان نیست و اگر بانوان از اندیشه و خرد برخوردار باشند، در پیشبرد حوادث و اصلاح امور بسیار مؤثر خواهند بود.

پی‌نوشت

۱- شایان ذکر است نام پیشین این نمایشنامه در چاپ‌های نخست «جیش الشعب» بوده که با رنگ سیاه آن را خط گرفته و در بالای آن نام جدید «الدودة و الثعبان» را جایگزین نموده‌اند. اگرچه «طنطاوی» معتقد است که نام نخست بیشتر براننده این نمایشنامه بوده است (ن.ک: طنطاوی، مسرح علی احمد باکثیر، سایت رابطه أدباء الشام: www.odabasham.net) اما به نظر می‌رسد که نام جدید دارای مفهومی نمادین بوده و در جذب مخاطب مؤثرتر می‌باشد.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
- ابن ابی الحدید (۱۳۳۷ ش) «شرح نهج البلاغه»، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- البابکری، ابوبکر (۱۹۹۹ م)، «روایات علی احمد باکثیر تاریخی»، صنعاء.
- الخطیب، عبدالله (۲۰۰۹ م)، «روایات علی احمد باکثیر قراءه فی التشکیل و الرؤیة»، صنعاء.
- السعدنی، احمد (۱۹۸۰ م)، «أدب باکثیر المسرحی، الجزء الأول، المسرح السياسي»، مصر، مكتبة الطليعة.
- المحمدی، مهما (۲۰۱۲ م)، «مسرحیات باکثیر دراسة ثقافية»، دارناشری للنشر.
- باکثیر، علی احمد (بی تا. الف)، «الدودة و الثعبان»، مصر، دار المصر.
- باکثیر، علی احمد (بی تا، ب)، «فن المسرحية من خلال تجاربي الشخصية»، مصر، مكتبة مصر.
- بدوی، عبده (۱۹۸۰ م)، «علی احمد باکثیر شاعرا غنائیا»، الكويت، الصفاه.
- جهان بزرگی، احمد (۱۳۸۴ ش)، «آزادی سیاسی»، تهران، کانون اندیشه جوان.
- سلیمی، علی و مصیب قبادی (۱۳۹۱ ش)، زن در نمایشنامه تراژدی زینب و راز شهرزاد، اثر نویسنده
یمنی علی احمد باکثیر، پژوهش نامه زنان، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال سوم،
صفحه ۱۱۵-۱۰۱.
- شمعی، میلاد و مینو بیطرفان (۱۳۹۳ ش)، «تحلیل مفهوم «وطن» در شعر و اندیشه میرزاده عشقی»،
مجله شعر پژوهی، شماره ۱۹، صفحه ۱۶۰-۱۳۷.
- غنی پور ملکشاه، احمد و احمد خلیلی (۱۳۹۱ ش). تحلیل مولفه های ادبیات پایداری در اشعار
طاهره صفارزاده، نشریه ادبیات پایداری، سال چهارم، شماره هفتم، صفحه ۱۷۶-۱۳۹.
- لوتسکی (۱۳۵۶ ش)، «تاریخ عرب در قرون جدید»، ترجمه پرویز بابائی، تهران، انتشارات چاپار،
چاپ چهارم. زن در نمایشنامه تراژدی زینب و راز شهرزاد، اثر علی احمد باکثیر، مصیب قبادی و دکتر
علی سلیمی، پژوهش نامه زنان، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال سوم، شماره اول،
۱۳۹۱ ش.
- ناجی، هلال (۲۰۰۹ م)، «شعراء اليمن المعاصرون»، لبنان، مؤسسه المعارف للطبعة و النشر، الطبعة الثانية.
- نعمتی قزوینی، معصومه، کبری روشنفکر، شهریار نیازی و خلیل پروینی (۱۳۸۹ ش)، «مقایسه
رویکردهای استعمارستیزی در دو جریان کلاسیک و نوگرای شعر معاصر عراق»، نشریه ادبیات
پایداری، سال اول، شماره دوم، صفحه ۳۴۰-۳۱۱.
- نوذری، سوده (۱۳۸۷ ش)، «علی احمد باکثیر شاعری که در راستای تحقق وحدت تمام مسلمانان در
حل مسئله فلسطین تلاش کرد»، اندیشه تقریب، سال هفتم، شماره ۲۳، صفحه ۶۴-۵۵.
- الطنطاوی، عبد الله، مسرح علی احمد باکثیر: الدودة و الثعبان، رابطة أدباء الشام، www.odabasham.net

مسرحية «الدودة و الثعبان» لعللي أحمد باكثير؛ دراسة في المضامين السياسية و الإجتماعية

سيد مهدي نوري كيزقاني^١

عباس گنجعلي^٢

محبوبه حيدرآبادي^٣

الملخص

يعتبر الأديب والكاتب المسرحي اليمني علي أحمد باكثير (١٩١٠-١٩٦٩م) من الأدباء الملتزمين الذين تطرقوا إلى قضايا المجتمع في آثارهم المنظومة و المنثورة. و نراه في مسرحية «الدودة و الثعبان» -التي تصور لنا هجوم نابليون إلى مصر و ترسم دور الاستعمار الفرنسي فيها بصورة رمزية- نراه يتناول كثيرا من القضايا السياسية و الاجتماعية خاصة الاستعمار و الاستبداد. و قام الكتاب في هذا المقال بدراسة و تحليل بعض من هذه القضايا كالاستعمار و الحرية و مكافحة الاستعمار و المرأة و حب الوطن و جهل الناس و عدم يقظتهم و التطلع إلى المستقبل بعين الأمل، مستخدمين المنهج الوصفي والتحليلي للنص و بالاستفادة من المصادر المطبوعة و الإلكترونية. وفي نظرة إجمالية يمكننا القول إن باكثير حاول في مسرحيته هذه أن يصور لنا الأوضاع المتوترة في مصر آنذاك كي يُعطي إلى القارئ من خلالها الوعي و الشعور ليخطو بدوره خطوة إيجابية و مؤثرة لإيقاظ الشعب العربي و الإسلامي النائم. و تعتبر «الدودة و الثعبان» مسرحية سيطر عليها الطابع السياسي أكثر من أي طابع آخر.

الكلمات الرئيسية: علي أحمد باكثير، المسرحية، الدودة و الثعبان، المضامين السياسية و الاجتماعية.

-
- ١- أستاذ مساعد في قسم اللغة العربية و آدابها بجامعة الحكيم السبزواري، سبزوار، إيران
 - ٢- أستاذ مشارك في قسم اللغة العربية و آدابها بجامعة الحكيم السبزواري، سبزوار، إيران
 - ٣- خريجة الماسجستير في قسم اللغة العربية و آدابها بجامعة الحكيم السبزواري، سبزوار، إيران